

مجالس سبعه، آغازی بر مثنوی و غزلیات مولانا

دکتر عباس خائفی^۱شیما تقی پور کندسر^۲

چکیده

مجالس سبعه، مجموعه مواعظ هفت گانه مولانا و اثری اخلاقی - تعلیمی است که از منبر ارائه شده است. زمان تألیف مجالس سبعه به احتمال قوی پیش از ملاقات با شمس است. مجالس سبعه قصص و معانی مشترک بسیاری با منظومه عرفانی، حکمی و تعلیمی مثنوی معنوی دارد. علاوه بر این، ابیاتی از مثنوی معنوی و غزلیات شمس در تصحیح مجالس سبعه به مناسبت‌های معنایی با متن به آن افزوده شده است. کلیات شمس اثر دیگر مولانا و از برجسته‌ترین آثار شعر عرفانی اسلامی و ادب پارسی است که غزلیات آن حاصل وجد و حال و هنگامه‌های بی‌قراری مولانا است.

وجود شباهت‌های معنایی مجالس سبعه با مثنوی معنوی و غزلیات شمس نشان دهنده یک جریان فکری منظم در دوره‌های مختلف زندگی مولانا است؛ یعنی مولانا از شعر به عنوان رسانه‌ای برای بهتر ارتباط برقرار کردن با مردم بهره گرفته است. بررسی شباهت‌های معنایی مجالس سبعه با مثنوی و کلیات شمس به شناخت بهتر اهداف عارف بزرگی همچون مولانا کمک می‌کند.

کلید واژه‌ها:

مجالس سبعه، مثنوی معنوی، کلیات شمس، مولوی

۱- استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت

تاریخ وصول: ۹۱/۱۱/۰۹

تاریخ پذیرش: ۹۲/۰۲/۲۹

۱- مقدمه

مجالس سبعه کتابی اخلاقی- تعلیمی از مولانا جلال الدین محمد عارف و اندیشمند و شاعر قرن هفتم هجری، مشتمل است بر هفت مجلس و عظمی که او بر منبر ایراد کرده است. اگرچه زمان تألیف مجالس سبعه به حتم معلوم نیست، اما با توجه به سخنان محققان و سلطان ولد، پسر وی، و بنا بر مشهور که مولانا پس از شمس بر منبر نمی‌رفت، می‌توان گفت به احتمال قوی زمان ایراد اکثر این مواعظ پیش از ملاقات با شمس است. زمان تصحیح مجالس سبعه ابیاتی از ولدنامه سلطان ولد و غزلیات دیوان شمس متناسب با معنای متن در آن جای داده شده است.

کلیات شمس یا دیوان کبیر، دیوانی مشتمل بر غزل، قصیده و قطعات فارسی و عربی و ملمع و ترجیع‌بند و رباعی از مولوی است که غزلیات آن بیشتر از قالب‌های دیگر شعری است. کلیات شمس از برجسته‌ترین آثار شعر عرفانی در فرهنگ اسلامی و ادب پارسی است که از جهات بسیاری دارای اهمیت فراوان است. عدم رعایت سنت‌های رایج در غزل‌سرایی و عدم التفات به ظواهر فنی شعر، شاهدی بر این سخنان است که این غزلیات نتیجه وجد و حال و هنگامه‌های بی‌قراری مولانا است.

علاوه بر ابیاتی که از کلیات شمس به مجالس سبعه افزوده شده، ابیاتی از مثنوی معنوی نیز به آن اضافه گشته است. هم‌چنین قصص و معانی مشترک بسیاری این دو اثر- مجالس سبعه و مثنوی معنوی- دارند.

مثنوی معنوی، منظومه‌ای عرفانی، حکمی و تعلیمی در ۲۵۶۸۵ بیت در بحر رمل مسدس مقصور یا محذوف مشتمل بر شش دفتر از مولانا است که تا پایان عمر خود به سرودن آن اشتغال داشت. مولانا مثنوی را نیز هم‌چون کلیات شمس پس از ملاقات با شمس سروده است.

تاکنون در خصوص شباهت‌های معنایی مثنوی معنوی و غزلیات شمس با مجالس سبعه و وجود جریان فکری منظم در سه اثر، تحقیق جدی صورت نگرفته است. بررسی شباهت‌های معنایی مثنوی معنوی با مجالس سبعه و ابیاتی از کلیات شمس

که به متن مجالس سبعه افزوده شده است، به شناخت بهتر اهداف این عارف بزرگ کمک می‌کند و نیز با بررسی این شباهت‌ها می‌توان دریافت آیا در این دو اثر اخلاقی-تعلیمی، مثنوی معنوی و مجالس سبعه و کلیات شمس که مبتنی بر عرفان عاشقانه است، یک جریان فکری مشترک ساری است؟

در این مقاله کوشش شده است، تا نظر مولانا دربارهٔ وعظ و شعر، شباهت‌های معنایی مشترک کلیات شمس و مثنوی معنوی با مجالس سبعه نشان داده شود.

۲- وعظ و مولانا

جلال الدین محمد چنان پرورش یافته بود که هم‌چون پدر خود، بهاء‌ولد، خطیب و واعظ و عالم شریعت اسلامی باشد. او به سنت اسلامی پشت نکرد، بلکه از راه استقرار در دینی که نظامی مشخص دارد، به سعهٔ صدر و وسعت نظر معنوی رسید. اشتیاق روحانی او از آرزومندی حقیقی برای پیروی از دین محمد(ص) و مسلمانی واقعی شدن نشأت می‌گرفت. مولانا به نقطه‌ای از انسانیت رسید که شاید بتوان آن را رویای خلوت پدرش نیز دانست، اما زمان و سیر زندگی فرصت رسیدن به این نقطه را از بهاء‌ولد دریغ کرد. این نکته را می‌توان از فهرستی که مرحوم فروزانفر ارائه داده است، دریافت که شامل تقریباً بیست قطعه است که شباهت‌های مثنوی معنوی با معارف را نشان می‌دهد. در واقع کمتر مطلبی در معارف وجود دارد که مولانا در نثر و شعر خود آن را مطرح نکرده باشد. (ر.ک: زرین‌کوب، ۱۳۵۷: ۲۷۴)

این واقعیتی است معقول که جلال الدین محمد تمامی تعالیم پدر را بازگو می‌کند، اما میان شخصیت آن‌ها تفاوت‌های بسیار است؛ زیرا مولانا آموزگاری بزرگ است که آگاهانه کوشش کرد، تا اندیشه‌هایش را به تقریر و به صورت کتاب منتشر سازد. او حتی از شعر و تمثیل برای انتقال اندیشه‌های خود استفاده کرد. شمس‌الدین تبریزی و بهاء‌ولد، هر دو، بیشتر مایل به سیر در درون خود بودند و گویی چندان مایل به وعظ عمومی نبودند؛ چنان‌که بهاء‌ولد خواهان یارانِ موافق و فضای مناسب بود و بر نوعی مجانست تأکید داشت و از حضور افراد دیگر در میان خودشان چندان

راضی نبود؛ زیرا بر این باور بود که از دریافت دیگر افراد نسبت به مواعظ او می‌کاهند و آمادگی جذب آن‌ها را زایل می‌کنند. گاهی حتی چنان به نظر می‌آید که بهاء‌ولد گروه کوچکی از مشتاقان را مورد اعتماد می‌دانسته است: "میریدانم را گفتم: «نیازمند از شما یک کس یا دو کس یا بیست کس باشد، به اندازه حاجت وی مرا لقمه کلمه دهند، تا مر ایشان را دهم.»" (بهاء‌ولد، ۱۳۸۲ : ۲۸۸/۱)

اما مولانا به ادعای سلطان ولد، حتی پیش از آمدن شمس به قونیه، پیش هر پیر و نزد هر برنا کرامت‌ها پدید می‌آورد و بیش از ده‌هزار مرید داشت که بسیاری از میریدان اول ز صدق دور بودند. می‌توان احتمال داد که حمایت بازرگانان و صنعت‌گران بسیاری نصیب مولانا بود و این توانایی را داشت که مسیحیان یونانی (رومی) و ارمنی را به خود جذب کند و به اسلام در آورد. مولانا روشنفکر و آزاد اندیش بود، به سبب همین صفات از حمایت عظیم مردم و اعضای گروه نخبگان و حاکم برخوردار و بهره‌مند بود. نشانه‌های این دو صفت در این سخن او آشکار است: "روزی، سخن می‌گفتم میان جماعتی و میان ایشان هم جماعتی کافران بودند، در میان سخن می‌گریستند و متذوق می‌شدند و حالت می‌کردند. سؤال کرد که: «ایشان چه فهم می‌کنند و چه دانند این جنس سخن را؟ مسلمانان گزیده، از هزار، یک فهم می‌کنند! ایشان چه فهم می‌کردند که می‌گریستند؟» فرمود که: «لازم نیست که نفس سخن را فهم کنند، آنچه اصل این سخن است، آن را فهم می‌کنند.»" (مولوی، ۱۳۸۹ : ۱۲۳) می‌توان تصور کرد که از این دست سخنان، بسیاری از افراد را جذب مولانا می‌کرد. به گزارش افلاکی، فردی به نام علاء‌الدین ثریانوس را به محضر قاضی سراج‌الدین می‌کشاند، به اتهام این کفر که مولانا جلال‌الدین را خدا خوانده است. او موفق می‌شود خود را از کیفر برهاند، چون بیان می‌کند که «مولانا خدا ساز است.» و به او آموخت که از گبری (مسیحیت) به اسلام بگراید و «خدادان» شود و بعد از این سخن او، تمامت دانشمندان و فقها، حجل و شرمسار گشتند، از اینکه او را متهم کرده بودند. (ر.ک: دین لوئیس، ۱۳۹۰ : ۱۶۳) از تمامی این اقوال حتی اگر

آن‌ها را هم مبالغه‌آمیز بدانیم، می‌توان به تأثیر و نفوذ تربیت مولانا در جامعه زمان خودش پی برد.

مولانا پس از دیدار با شمس، از تصوّف زاهدانه به تصوّف عاشقانه و رقص و سماع روی آورد. مولانا بر عشق و ذوق و رقص و سماع و جذب و حیرت تأکید کرد و مکتب مولانا برای عموم در هر سطح فرهنگی و علمی و اقتصادی و اجتماعی قابل پیروی بود. حتّی دوستان نزدیک وی بیشترشان از عوام مردم بودند. صلاح‌الدین زرکوب پیشه‌وری ساده بود که واژه‌های « قفل، خم و مبتلا » را به همان زبان عامیانه خود « قلف، خنب و مفتلا » می‌گفت و افلاکی می‌گوید: « روزی حضرت مولانا فرمود که آن قلف را بیاورید و در وقت دیگر فرمود که فلانی مفتلا شده است. بوالفضولی گفته باشد که قفل بایستی گفتن و درست آن است که مبتلا گویند. فرمود: موضوع چنان است که گفتم، اما جهت رعایت خاطر عزیز چنان گفتم، که روزی خدمت شیخ صلاح‌الدین مفتلا گفته بود و قلف فرمود. » (ر.ک: زرین‌کوب، ۱۳۶۴ : ۱۰۸/۱)

مجلس سماع مولانا بار عام است و نو‌میریدان مبتدی و کارگر و کشاورز نیز می‌توانند بدون مانعی در آن شرکت کنند. مولانا با اشاره به قوال زکی نام گفته است: " حالیا فتوحات زکی نزد ما به از فتوحات مکی است. " (ر.ک: زرین‌کوب، ۱۳۸۴ : ۳۲۹-۳۳۰) گویی مولانا جلال‌الدین به دنبال آنچه که فقهای اسلامی بودند، نبود. او بر خشکاندیشی و خشک‌مذهبی‌ای که اغلب در علایق و آثار فقهی اسلامی و ممارست کنندگان انعکاس یافته بود، در اشعار خود قلم انکار می‌کشد. البتّه باید این نکته را هم به یادداشت که قضات حنفی، بر خلاف مکاتیب دیگر که عرف را مأخذی دارای صلاحیت شرعی نمی‌دانستند، عرف مرسوم مناطق تازه مسلمان شده را نیز بسیار در نظر می‌گرفتند. (ر.ک: دین‌لوئیس، ۱۳۹۰ : ۲۲)

۳- شعر و مولانا

مولانا از رسانه شعر برای بهتر ارتباط برقرار کردن با مردم بهره گرفته است. "مولانا خود می‌فرماید که اگر در دیار خویش می‌مانم، کتاب‌ها تصنیف می‌کردم و

وعظها می‌گفتم، اما چون در دیار روم به شعر رغبتی دارند، ناگزیر به شعر روی آورده‌ام. " (مولوی، ۱۳۶۵: ۳) مولانا این مطلب را که در ولایت و قوم او از شاعری ننگ‌تر کاری نبود و اگر در خراسان می‌ماند، هرگز به این کار نمی‌پرداخت؛ زهد می‌ورزید و کتاب‌ها می‌نوشت؛ در بخشی از فیه ما فیه خود توضیح می‌دهد. او حتی می‌گوید که از شعر بیزار است و شرایط خود را به کسی تشبیه می‌کند که دست در شکمبه گوسفند کرده است و آن را می‌شورد، اگر چه از این کار بیزار است، اما می‌داند که تا آن شکمبه خوب شسته و پخته نشود، مهمانش از آن نمی‌خورد. " آخر، من تا این حد دلدارم که این یاران که به نزد من می‌آیند، از بیم آن‌که ملول نشوند، شعر می‌گویم، تا به آن مشغول شوند، و اگر نه من از کجا و شعر از کجا! والله که من از شعر بیزارم و پیش من از این بدتر چیزی نیست! همچنانک یکی دست در شکمبه که کرده است آن را می‌شوراند برای اشتهای مهمان. چون اشتهای مهمان به شکمبه است مرا لازم شد. آخر، آدمی بنگرد که خلق را در فلان شهر چه کالا می‌باید و چه کالا را خریدارند، آن خرد و آن فروشد، اگر چه دون‌تر متاع‌ها باشد. من تحصیل‌ها کردم در علوم و رنج‌ها بردم که نزد من فضلا و محققان و زیرکان و نغول‌اندیشان آیند، تا بر ایشان چیزهای نفیس و غریب و دقیق عرض کنم. حق تعالی خود چنین خواست. آن همه علم‌ها را این جا جمع کرد و آن رنج را این جا آورد که من بدین کار مشغول شوم، چه توان کردن؟ در ولایت و قوم ما از شاعری ننگ‌تر کاری نبود. ما اگر در آن ولایت می‌ماندیم، موافق طبع ایشان می‌زیستیم و آن می‌ورزیدیم که ایشان خواستندی، مثل درس گفتن و تصنیف کتب و تذکیر و وعظ گفتن و زهد و عمل ظاهر ورزیدن. " (مولوی، ۱۳۸۹: ۹۶-۹۷)

۳-۱- مثنوی، مکمل و ادامهٔ مجالس سبعا مولانا

مثنوی معنوی را می‌توان نمایندهٔ افکار و شخصیت مولانا جلال‌الدین دانست؛ زیرا نسبت به دیوان کبیر از زبان متعادل‌تر و نیز بلاغت منبری برخوردار است و مولانا آن چنان که در دیوان شمس مستی و بی‌پروایی دارد، در مثنوی لگام زبان را

تنگ‌تر می‌گیرد و آنجا که سخن از رازها و شمس و پرده‌داری است بر خود نهیب می‌زند و خود را کنترل می‌کند که به اشاره مستقیم خود در حد مخاطب سخن گوید، چون آنکه اسرار حق آموخته، دهانش به مهر الهی دوخته شده است.

مولوی با آنکه حلاج را شهید عشق الهی می‌داند و به این سبب حرمتش می‌نهد، اما از بانگ‌های شادمانه و مستانه عارفانه به ظاهر کفرآمیز پرهیز می‌کند؛ زیرا معتقد است اسرار را با نامحرمان نباید بازگفت و باید متانت رفتار پیشه کرد، تا آنان را که به این مرتبه از روشن بینی نرسیده‌اند، نیازارد. مولانا از زبانی که آن را خود این چنین توصیف می‌کند:

ای زبان هم آتش و هم خرمی چند این آتش درین خرمن زنی...
 ای زبان هم گنج بی‌پایان تویی ای زبان هم رنج بی‌درمان تویی
 (مثنوی معنوی، ۱د، ص ۷۸: ۱۷۰۰-۱۷۰۲)

بهره گرفت و در مثنوی از انواع گفتمان‌ها استفاده کرد که هم نماینده شخصیت چند بعدی مولوی: فقیه، واعظ، خطیب و عارف ... است و هم می‌توان از آن‌ها پی به نوع ارتباط‌های اجتماعی، دینی و سیاسی عصر او برد. مثنوی مولانا، نمونه آشکاری بر این ادعاست که وی اندیشه نشر حقایق را برای همگان داشته و نیز برای نزدیک کردن عموم به مذهب و درک درست آن‌ها از دین تلاش کرده است.

۳-۲- شباهت‌های مجالس سبعة و مثنوی معنوی

مجالس سبعة مجموعه مواعظ هفت‌گانه مولانا خطاب به مردم است. شباهت‌های بسیار مثنوی و مجالس سبعة، شاید خود دلیل دیگری بر علاقه مولانا به وعظ و ارتباط بهتر با مردم باشد.

۳-۲-۱- شباهت‌های داستانی مجالس سبعة و مثنوی معنوی

در مجالس سبعة، مولانا از داستان‌هایی برای بیان منظور خود بهره گرفته است که در مثنوی نیز از آن‌ها استفاده کرده است. داستان «زنگی و آینه» که در مجلس اول

از مجالس سبعة بیان شده در دفتر ششم و دوم مثنوی آمده است؛ قصه « کج شدن تاج سلیمان» در مجلس اول، با بیانی دیگر در دفتر چهارم مثنوی؛ و قصه « روباه و طبل» در مجلس دوم را در دفتر دوم مثنوی می‌توان یافت، قصه « بلقیس و سلیمان» که در آخر مجلس دوم از مجالس سبعة بیان شده در دفتر اول و ششم مثنوی نیز آمده است؛ ماجرای « پیامبر و حارثه» در مجلس دوم، در دفتر اول مثنوی بین پیامبر و زیدبن حارثه گذشته است. قصه « جوع البقر» که در مجلس پنجم از مجالس سبعة بیان شده در دفتر پنجم مثنوی آمده است و قصص مربوط به انبیا به مناسبت در جای‌جای مثنوی ذکر شده است. (ر.ک: مولوی، ۱۳۶۵: ۵)

برخی از این داستان‌ها با همان هدف در مثنوی بیان شده‌اند که در مجالس سبعة بیان شده‌اند از جمله: « کژ شدن تاج سلیمان» در مجلس اول که در دفتر چهارم مثنوی با عنوان « کژ وزیدن باد بر سلیمان علیه‌السلام به سبب زلّت او» با همان معنی و با هدف بیان همان منظور، با این تفاوت که باد کژ می‌وزید و تاج سلیمان (ع) را کج می‌کرد، بیان شده است. (ر.ک: زمانی، ۱۳۸۹: ۴/۵۵۳-۵۶۸) و قصه «جوع البقر» در مجلس پنجم که در دفتر پنجم مثنوی با عنوان «حکایت آن گاو که تنها در جزیره‌ای است بزرگ» با همان منظور و هدف بیان شده است. (ر.ک: همان: ۷۹۱/۵-۷۹۸)

۳-۲-۲- شباهت‌های مقصود کلام مجالس سبعة و مثنوی معنوی

شباهت‌های معنایی مجالس سبعة و مثنوی معنوی منحصر به شباهت داستان‌ها نیست، مثلاً در مجلس اول مولانا می‌گوید که هنگام سخن گفتن پیامبر، صحابه سکوت می‌کردند و تفاوت کلام عارف و متکلم را در این متن بیان می‌کند و می‌گوید که قیل و قال متکلم سودمند نیست و تنها باعث بیشتر شدن موانع درک حق می‌شود. (ر.ک: مولوی، ۱۳۶۵: ۵۵) مولانا در مثنوی نیز این معنی و منظور را در بعضی ابیات بازگو می‌کند. مثلاً در بیت ۵۷۷ در دفتر اول مثنوی می‌گوید:

گفت وگویی ظاهر آمد چون غبار مدتی خاموش خو کن، هوش دار

(زمانی، ۱۳۸۹: ۸۴۱)

یا در بیت ۲۱ دفتر سوم مثنوی که می گوید :

گوش آن کس نوشد اسرار جلال
کوچو سوسن صد زبان افتاد و لال
(همان : ۶۵۰)

و در دفتر ششم مثنوی در بیت‌های ۶۹۹-۷۰۱ می گوید :

حرف گفتن بستن آن روزن است
عین اظهار سخن پوشیدن است
بلبلانه نعره زن در روی گل
تا کنی مشغولشان از بوی گل
تا به قل مشغول گردد گوششان
سوی روی گل نپرد هوششان
(همان : ۶۰۵)

مولانا در مجلس سوم، در داستان حارثه می گوید که منظور پیامبر از « هذا عبد نور الله قلبه بنور جلاله » این بود که حارثه به آن مقام، تنها به جهد خود نرسیده است، بلکه به عنایت خداوند بوده است و پس از آن در تأکید این سخن، داستان باز شاهی را بیان می کند که به دستور شاه بر گوشه بامی نشسته بود و طفلان گمان می کردند که به تی تی و توتوی ایشان نشسته است. (ر.ک: مولوی، ۱۳۶۵ : ۷۷-۷۸) در مثنوی نیز ابیاتی وجود دارد که حامل همین معانی است. مثلاً در دفتر سوم مثنوی در بیت ۸۳۸ مولانا می گوید :

جز عنایت که گشاید چشم را ؟
جز محبت که نشاند خشم را ؟
(زمانی، ۱۳۸۹ : ۵۲۴)

یا در دفتر ششم مثنوی در بیت‌های ۳۷۹۶-۳۷۹۸ می گوید :

نیم ذره ز آن عنایت به بود
که ز تدبیر خرد سیصد رصد
ترک مکر خویشتن گیر ای امیر
پا بکش پیش عنایت، خود بمیر
این به قدر حیلۀ معدود نیست
زین حیل تا تو نمیری، سود نیست
(همان : ۵۲۴)

در بیت‌های ۱۵۵۹-۱۵۶۱ از دفتر چهارم مثنوی، مولانا می گوید :

کین سفر زین پس بود جذب خدا
و آن سفر بر ناقه باشد سیر ما
این چنین سیری است مستثنی ز جنس
کان فزون از اجتهاد جن و انس
این چنین جذبی است نی هر جذب عام
که نهادش فضل احمد والسّلام
(همان : ۵۸۱)

۳-۲-۳- مثنوی معنوی در مجالس سبعة

در متن مجالس سبعة، ابیاتی از مثنوی مولانا، متناسب با معنای متن افزوده شده است که این مسئله نیز دلیل دیگری بر شباهت مثنوی و مجالس سبعة است. مولانا در مجالس سبعة، در ذمّ دنیا و صفت پایندگان دنیا می‌گوید که پند در آن‌ها به این علت اثر نمی‌کند که آن‌ها زشتی دنیا و این بند گران را نمی‌بینند. اگر چه زر و سیم و جواهر بند است، اما به خاطر زیبایی زر و سیم آن‌ها را بند نمی‌دانند و به آن‌ها علاقه‌مند هستند. (ر.ک: مولوی، ۱۳۶۵: ۳۰) پس از بیان این نکته چند بیت از ابیات دفتر ششم مثنوی در مناجات و پناه جستن به حق از فتنه اختیار و از فتنه اسباب اختیار آمده است:

ملک و مال و اطلس این مرحله	هست بر جان سبکرو سلسله
سلسله زرین بدید و غره گشت	ماند در سوراخ چاهی جان ز دشت
صورتش جنت به معنی دوزخی	افعی پر زهر و نقشش گلرخی...
الحذر ای ناقصان زین گلرخی	کو به گاه صحبت آمد دوزخی

(مثنوی معنوی، د. ۹۳۵، ۶: ۲۴۴-۲۴۸)

البته تنها این چند بیت با متن مجالس سبعة مناسبت معنایی دارد. در جایی دیگر از مجالس سبعة، پس از داستان عازم بدکار و پیش از بیان توبه و خوشحالی خداوند از توبه بنده‌اش (ر.ک: مولوی، ۱۳۶۵: ۹۶)، بیتی از داستان «آمدن دوستان به بیمارستان جهت پرسش ذوالنون مصری» در مثنوی معنوی آمده است. (ر.ک: مثنوی معنوی، ۲، ۲۳۸: ۱۴۱۹) معنای داستان ذکر شده در مثنوی، با متن مجالس سبعة هم‌خوانی ندارد. اما بیت مزبور و چند بیت قبل و بعد از آن که درباره وجود دو حسّ متضاد و دائم‌الحرب در وجود آدمی است، با متن مجالس سبعة مناسبت معنایی دارد. در مجلس پنجم نیز پس از بیان علت گریه شمع (ر.ک: مولوی، ۱۳۶۵: ۱۰۲) بیت:

پرسید یکی که عاشقی چیست ؟ گفتم که چو ما شوی بدانی

(مثنوی معنوی، ۲، ص ۱۷۹)

آورده شده است. این بیت با تفاوت کمی در دیباچه دفتر دوم مثنوی آمده است، که در هر صورت با معنای متن مجالس سبعه هم‌خوانی دارد.

۳-۳- پیوند دیوان شمس و مجالس سبعه

اگر چه درباره تألیف مجالس سبعه نمی‌توان نظری حتمی داد، اما سلطان ولد می‌گوید که مولانا پس از دیدار با شمس، وعظ را ترک کرد. البته مولانا پس از ملاقات با شمس نیز به درخواست بزرگان و صلاح‌الدین زرکوب باز هم به منبر می‌رفت. افلاکی می‌گوید: یک بار در مسجدی که قاضی عزالدین در قونیه ساخته بود، وعظ گفته است؛ پس حداقل این وعظ پس از ملاقات با شمس بوده است، چون قاضی عزالدین در سال ۶۵۶ هـ / ۱۲۵۸ م به شهادت رسیده است. (ر.ک: مولوی، ۱۳۶۵: ۴) اما احتمال قوی آن است که وعظ‌های او بیشتر قبل از ملاقات با شمس بوده است.

مولانا حتی در دوره نوجوانی، متأثر از اندیشه‌های پدر خویش از شهرتی محلی نیز برخوردار بوده است، یکی از این مواعظ مربوط به پیش از ورود خانواده ولد به قونیه است. (ر.ک: زرین‌کوب، ۱۳۸۴: ۶۰) افلاکی می‌گوید که مولانا پس از پدرش بلافاصله بر مسند او ننشسته است و به لارنده، جایی که پیش از آمدن به قونیه خانواده ولد در آن ساکن بودند، رفته است و بعد از آن به تشویق برهان‌الدین محقق ترمذی به قونیه باز گشته است. بنا بر سخنان افلاکی به احتمال قوی مولانا به لارنده رفت، تا تحت حمایت امیر موسی (حامی پیشین بهاء‌ولد)، یا یکی از بزرگانی که از پیش می‌شناخت به وعظ و خطابت پردازد.

در هر صورت مجالس سبعه پس از تألیف، بازخوانی و تصحیح شده است و شاید از نظر شخص مولانا نیز گذشته باشد، چون تصحیحات و اضافاتی بر آن شده است. تکثر شعرهای سنایی و عطار در متن مجالس سبعه نشان دهنده تأثیرپذیری زیاد مولانا از آنها است. اگر بر حسب احتمال قوی زمان وعظ‌ها را به پیش از ملاقات شمس مربوط بدانیم، باید بپذیریم که بعداً تصحیح مجالس سبعه به دست

کسی انجام شده که در اندیشه‌های مولانا بسیار غور کرده، یا به او بسیار نزدیک بوده است. با توجه به وجود ابیاتی از ولدنامه در متن مجالس سبّ به احتمال زیاد این کار به وسیله سلطان ولد انجام شده است.

اگر چه اشعار مولانا هم چون آینه‌ای است که هر کسی اندیشه خود را در آن‌ها می‌بیند و تصوّر مخاطب آن است که مولانا آن‌چه را در ذهن او است، بیان می‌کند و هر کسی از ظن خود یار او می‌شود، اما کسی که به بازخوانی مجالس سبّ پرداخته، در جای جای آن به مناسبت معنایی از دیوان شمس اشعاری به آن افزوده است.

مولانا پس از ملاقات با شمس این اشعار را سروده است. با توجه به اقتضای حسّ جنون‌وارگی غزل که زایشگاه هیجان‌اتِ درونی گوینده است و بی‌پرده‌تر شدن سخنان مولانا پس از دیدار با شمس، می‌توان این اشعار را نماینده سکر مولانا دانست، اما خطابه و وعظ که مولانا را همواره زبان در کشیده و مراقب حدّ استعدادِ درونی مخاطب و شنونده ترسیم می‌کند، نماینده صحو مولانا است. کسی که در بازخوانی مجالس سبّ، اشعار دیوان کبیر را به مواعظ افزوده است، پیوندی میان دو دنیای سکر و صحو مولانا ایجاد کرده است که «من» مولانا تا «فرامن» مولانا را نشان می‌دهد. این پیوند می‌تواند نشان دهنده این باشد که مولانا چه در سکر و چه در صحو قصد تعلیم افکاری مشترک را داشته است.

برخی از غزل‌های اضافه شده به مجالس سبّ عبارتند از: در مجلس اول، حکایت کز شدن تاج سلیمان بیان شده است که مولانا از بیان آن نتیجه می‌گیرد که ذوق و نیت انسان در ظاهر احوال او تأثیر دارد و ذوق حقیقی و جان افزا را ذوقی می‌داند که از حقّ و برای حقّ باشد. (ر.ک: مولوی، ۱۳۶۵: ۲۷) در پایان این حکایت، بیت:

«ذوقی که زخلق آید زو هستی جان‌زاید ذوقی که زحقّ آید، زایددل و جان‌ای جان»

آورده شده است که بیت ششم غزلی از دیوان کبیر با مطلع:

دروازه هستی را جز ذوق مدان ای جان این نکته شیرین را در جان بنشان ای جان

(دیوان شمس، غزلیات، قسمت سوم: شماره ۲۵۲)

است که معنای غزل نیز با معنای نتیجه حکایت هم‌خوانی دارد.

در داستان توبه وحشی، آن‌گاه که او به نزد پیامبر می‌آید به امید آنکه گناه او را به کرم خود ببخشد، (ر.ک: مولوی، ۱۳۶۵: ۴۵) مرتبط با معنای این نکته، بیت:

« در دولت تو سیه گلیمی گر سود کند زیان ندارد »

آورده شده است که بیت پنجم غزلی از دیوان شمس با مطلع است:

دل بی لطف تو جان ندارد جان بی تو سر جهان ندارد

(دیوان شمس، غزلیات، قسمت اول: شماره ۶۹۷)

بعد از وصف عمر خطاب، در ابتدای مجلس دوم (رک مولوی، ۱۳۶۵: ۶۳)

بیت سوم و چهارم غزلی از دیوان کبیر با مطلع:

دلبر ما شد دست دلبر ما گل ما بی حدست و شکر ما

(دیوان شمس، غزلیات، قسمت اول: شماره ۲۴۹)

آورده شده است که معنای دو بیت سوم و چهارم با معنای متن متناسب است:

« زهره دارد حوادث طبیعی که بگردد گرد لشکر ما

ما به پر می‌پریم سوی فلک زانکه عرش است اصل و جوهر ما »

در بیان شرح حال ابراهیم ادهم (ر.ک: مولوی، ۱۳۶۵: ۶۸) چند بیت از غزلی

در دیوان شمس آمده (ر.ک: دیوان شمس، غزلیات، قسمت اول، شماره ۶۰۴: ۲-۷) این

غزل با مطلع:

تا باد سعادت ز محمد خبر افکند زان مردی وزان حمله شقاوت سیر افکند

درباره این است که دین محمد، پسر ادهم را مدهوش کرد، معنای غزل با معنای متن،

هم‌معنی و هم‌مضمون است.

در مجلس سوم، پس از بیان حکایت حارث (ر.ک: مولوی، ۱۳۶۵، ۷۸) بیت‌های:

« از ما و خدمت ما چیزی نیایدای جان هم تو بنا نهادی، هم تو تمام گردان

دارالسلام ما را، دارالسلام کردی دارالسلام ما را، دارالسلام گردان »

آورده شده است که ابیات دوم و سوم از غزلی در کلیات شمس با مطلع:

جانا نخست ما را مرد مدام گردان آنکه مدام در ده ما را مدام گردان

(دیوان شمس، غزلیات، قسمت سوم: شماره ۴۱۷)

هستند که علاوه بر این دو بیت، مضمون غزل با نتیجه‌گیری که مولانا در بیان این داستان کرده است، هم‌خوانی و تناسب معنایی دارد و هم‌چون دعای پس از بیان نتیجه‌گیری حکایت است.

پس از بیان اندیشه زاهد و عابد درباره‌ی عنایت الهی و کوشش بنده (ر.ک: مولوی، ۱۳۶۵: ۷۹) پنج بیت اول از غزلی شش بیتی در دیوان کبیر، با تفاوت اندکی آورده شده است. (رک دیوان شمس، غزلیات، قسمت چهارم: شماره ۴۶۷)

Archive of SID

نتیجه گیری

زمان ایراد مواعظ مجالس سبعه، بر اساس سخنان محققان و به این علت که مولانا پس از ملاقات با شمس دست از وعظ شست، به احتمال قوی پیش از ملاقات با شمس است. وجود معانی و قصص مشترک در مثنوی معنوی و استفاده از ابیات آن در تصحیح مجالس سبعه و وجود اشعاری از غزل‌های کلیات شمس که مبتنی بر عرفان عاشقانه است، در متن مجالس سبعه و مناسبت معنایی آن‌ها با متنی که در آن قرار داده شده‌اند، نشان دهنده یک جریان فکری منظم در دوره‌های مختلف زندگی مولانا است. مولانا چه در سکر و چه در صحو قصد تعلیم افکاری مشترک را داشته است و از شعر به عنوان رسانه‌ای برای بهتر ارتباط برقرار کردن با مردم و نزدیک کردن عموم به مذهب و درک درست آن‌ها از دین بهره گرفته است.

Archive of SID

منابع و مآخذ

- ۱- افلاکی العارفی، شمس الدین احمد، (۱۳۷۵)، مناقب العارفین، به کوشش تحسین یازجی، تهران، دنیای کتاب.
- ۲- پورنامداریان، تقی، (۱۳۸۰)، در سایه آفتاب: شعر فارسی و ساخت شکنی در شعر مولوی، تهران، سخن، چاپ اول.
- ۳- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۵۷)، جستجو در تصوف ایران، تهران: امیر کبیر، چاپ اول.
- ۴- _____، (۱۳۶۴)، سرّ نی (نقد شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی)، ۱، تهران، انتشارات علمی، چاپ اول.
- ۵- _____، (۱۳۸۴)، پلّه پلّه تا ملاقات خدا، تهران، انتشارات علمی.
- ۶- زمانی، کریم، (۱۳۸۹)، شرح جامع مثنوی معنوی، ۱ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶، تهران، اطلاعات.
- ۷- _____، (۱۳۸۹)، میناگر عشق: شرح موضوعی مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، تهران، نشر نی، چاپ هشتم.
- ۸- خطیبی بلخی، سلطان‌العلماء بهاء‌الدین محمد بن حسین (۱۳۸۲) معارف، مصحح بدیع الزمان فروزانفر، ۱ و ۲، تهران، طهوری، چاپ سوم.
- ۹- شریفی، محمد، (۱۳۹۰)، فرهنگ ادبیات فارسی، تهران، فرهنگ نشر نو و معین، چاپ چهارم.
- ۱۰- فرانکلین دین لوئیس، (۱۳۹۰)، مولانا: دیروز تا امروز شرق تا غرب، ترجمه حسن لاهوتی، تهران، نشر نامک، چاپ چهارم.
- ۱۱- مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، (۱۳۶۵)، مجالس سبعا، مصحح دکتر توفیق، سبحانی، تهران، کیهان، چاپ اول.
- ۱۲- _____، (۱۳۷۶)، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد نیکلسون، ۱ و ۲ و ۳، تهران، ققنوس، چاپ اول.
- ۱۳- _____، (۱۳۸۹)، فیه ما فیه، تصحیح، حواشی و تعلیقات بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، انتشارات ارمغان طوبی، چاپ اول.
- ۱۴- سی دی درج.